

ارادت به بسیج و بسیجی

از اخلاص در رفتار تا دقت در بیت المال

ماجرای انتقال کپسول گاز

یکی از هم‌زمان شهید ملاآقایی می‌گوید: «شهید ملاآقایی نقش مهمی در ساماندهی مسائل جنگی داشت. در پایگاه‌های بسیج هم بسیار فعال بود و تأسیس پایگاه شهید خاوری، نشان دهنده ارادتش به بسیج و بسیجیان بود. شهید حجت در رعایت بیت المال هم بسیار دقیق بود و زمانی که ماشین جهاد در اختیارش قرار داشت، هیچ وقت کارهای شخصی‌اش را انجام نمی‌داد. روزی پدر این شهید بزرگوار از او می‌خواهد که کپسول گاز را ببرد و چون ایشان ماشین جهاد در اختیارش بود، ابتدا ماشین را در کنار مغازه پارک کرد و با خودروی دیگری برای انجام امر پدر رفت. معتقد بود نباید از بیت المال برای انجام امور شخصی بهره‌برد.»

فرماندهای خاکی

یکی دیگر از هم‌زمان این شهید می‌گوید: «شهید حجت اخلاص عجیبی داشت و این خلوص نیتش همیشه زبانتزد بود. این شهید بزرگوار اگرچه فرمانده گردان بود اما هیچگاه خود را جدا از بچه‌ها نمی‌دانست و بسیار خاکی بود. دوست داشت بی‌نام و نشان به جبهه بیاید و چندین مرتبه هم زمانی که فرمانده بود، به عنوان راننده در جبهه حضور پیدا کرد. از دیگر خصوصیات بارزش این بود که با علاقه، مشکلات بچه‌ها را پیگیری می‌کرد و همین هم باعث بالا رفتن کیفیت کار نیروها می‌شد. نوع رفتار صادقانه ایشان با نیروهای زحمتکش و مخلص و از طرفی ساده‌پوشی ایشان و مهمتر از همه خدمت طولانی ایشان در رابطه با جنگ، معروف بود. زمانی که تجمعات و پست و مقام پوچ زندگی و رفاه زندگی شهری، ملاک بعضی‌ها شده بود، او شیوه خودش را داشت و در این مسائل وارد نمی‌شد.»



حب فی الله، بغض فی الله

یکی دیگر از هم‌زمان شهید می‌گوید: «از خصوصیات دیگرش پرهیز از تبعیض نسبت به نیروها بود؛ چون نیروها به دلیل نوع و محل خدمت و شدت فعالیت در منطقه با هم تفاوت داشتند. اما او جایگاهی که برای افراد قائل می‌شد، از موضع محبت و احترام بود.» مسئول دفتر نمایندگی امام در جهادسازندگی استان تهران می‌گوید: «آنچه در چهره این شهید مشاهده می‌کردم این بود که انسانی وارسته و مؤمن و عاشق خدمت بود؛ یک موجود جا‌بده‌دار نسبت به مؤمنین. انسانی بود مصداق حب فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) که از هر زشتی و زشت‌کاری بی‌زاری می‌جست. هر کسی با او روزی دوستی داشت این حقیقت را که بیان می‌کرد که حب اولیاء الله و بغض اعداء الله (محبت اولیای خداوند و دشمنی نسبت به دشمنان خداوند) در او یافت می‌شد.»

روز شهادت

یکی از هم‌سنگران شهید ملاآقایی درباره‌اش نوشته است: «شهید والا مقام، حجت ملاآقایی چون برادری دلسوز و پدري مهربان برای نیروهایش بود. در یکی از شب‌ها وقتی برای سرکشی نیروهایش می‌رفت، وقتی اولین قدم را روی دژ برداشت، ناگهان خمپاره‌ای در دو متری‌اش به زمین نشست و ملاآقایی در آن نیمه شب با ذکر «یا مهدی، یا مهدی» به معبودش پیوست و به آنچه شایسته‌اش بود رسید. سینه پر از شوق به شهادت او، پذیرای گلوله‌ها و ترکش‌های دشمن شد. قامت استوارش کماتی گشت و ستون زندگانی‌اش درهم شکست. او در جویبار خون خویش وضوی عشق گرفت و به محراب شهادت به نمازی جاودانه برخاست.»



اسرار مبتکر واحد «ثبت وقایع جنگ»

حواشی‌هایی از تواضع و تدبیر شهید حجت‌الله ملاآقایی معروف به «حاج ملا»، فرمانده گردان مهندسی جهاد سازندگی

شهروند] حجت‌الله ملاآقایی که بعدها به «حاج ملا» معروف شد، متولد سال ۱۳۳۸ در ورامین بود. شیفتگی‌اش به آقا ابا عبدالله الحسین (ع) باعث شد بعدها هیأت نوجوانان حضرت علی اصغر (ع) را تأسیس کند. همان سال‌ها بود که به تدریج با حرکت انقلابی مردم همراه شد و به مبارزه با رژیم پهلوی پرداخت. هم‌زمان تحصیلاتش را هم ادامه می‌داد و بعد از پیروزی انقلاب در رشته الکترونیک دانشگاه صنعتی اراک پذیرفته شد. مدت کوتاهی اما از ورودش به دانشگاه گذشته بود که جنگ آغاز شد و ملاآقایی هم مثل بسیاری از جوانان کشور به فکر دفاع از آب و خاک وطن افتاد. به همین دلیل سال ۱۳۶۰ به عضویت جهاد سازندگی درآمد. مدت کوتاهی بعد از حضورش در جهاد سازندگی به دلیل تلاش و پشتکار بالایی که از خودش نشان داد، به فرماندهی گردان مهندسی جهاد سازندگی منصوب شد. عضویت او در جهاد سازندگی و انتصابش به فرماندهی گردان هم‌زمان بود با حضورش در جبهه‌ها. سال‌های بسیاری را هم دوشادوش رزمندگان جنگید تا اینکه دوم آذرماه سال ۱۳۶۶ بر اثر اصابت ترکش خمپاره، در ۲۸ سالگی به شهادت رسید. کتاب «مهندس جهادی»، زندگی‌نامه اوست که توسط عافه بخشایشی تدوین شده و انتشارات «رسول آفتاب» آن را چاپ کرده. آنچه در ادامه می‌خوانید، بخش‌هایی از این کتاب است.

برای ۱۰ سال آینده!

حاج جذب ۲۰۰ راننده لودر و بلدوزر برای جبهه

آینده‌نگری و دوراندیشی

یکی از هم‌زمان شهید می‌گوید: «شهید ملاآقایی تنها به کارهای اجرایی بسنده نمی‌کرد، بلکه در فکر بود این تشکیلات، تشکیلاتی باشد که چند سال به فعالیت ادامه دهد. برنامه‌ریزی می‌کرد که مثلاً برای ۱۰ سال آینده فرمانده دسته یا برای ۱۰ سال آینده راننده لودر و بلدوزر داشته باشد. برای تحقق این امر مدتی مشغول تأسیس و احداث پادگان شد و ۴ پادگان برقرار و پیشنهاد کرد که در هر کدام از شهرستان‌ها یک پادگان برای آموزش نیروها تأسیس شود. به این ترتیب کارش را شروع کرد، نیروها را جذب کرد و آموزش شروع شد. در یک مقطع ۵ ماهه حدود

۲۰۰ راننده لودر و بلدوزر وارد منطقه کرد. با یک برنامه‌ریزی دقیق و عالی و سریع توانست خدماتی انجام دهد و در این زمینه زحمات‌های زیادی کشید و هم‌زمان توانست مشکل آموزش نیروها را هم حل کند. از جمله یادگارهای مهمش در پشتیبانی جنگ جهاد استان تهران، واحد «ثبت وقایع جنگ» است که با پشتکار تمام آن را به وجود آورد.»

پلی روی نهر (حنین)

یکی دیگر از هم‌زمانش می‌گوید: «با توجه به کار زیاد، شب و روز نداشت. از تواضع و فروتنی خاصی هم برخوردار بود. کارها را طوری بیان نمی‌کرد که بچه‌ها

آداب سر به راه کردن مردان سرکش!

حاج برخورد «حاج ملا» با افرادی که می‌خواستند مجلس دعا را به هم بزنند

اینچاله میدون نیست!

نصرت لباسش را روی شانه‌اش انداخته بود و با سینه جل‌وداده و دست‌هایی که با فاصله از بدنش حرکت می‌داد، به سمت سنگری که دعا در آن برگزار می‌شد می‌رفت؛ نوچه‌هایش هم پشت سرش می‌آمدند. به سنگره که رسید چند رزمنده که جلوی در ایستاده بودند مانعش شدند. یکی از آنها که برادر کریمی صدایش می‌کردند، گفت: «آقا اخوی؟ با این سر و وضع می‌رن مجلس دعا؟ شما همانمی‌خواهین یاد بگیرین که اینچاملت چاله‌میدون نیست؟!»

حوصله دعواندارم!

یکی از راننده‌ها گوشه سبیلش را تاب داد و گفت: «جوابش رو بد نصرت‌خان؟» نصرت اما گوشه‌لباسش را روی شانه‌اش تکان داد و تنه‌ای به کریمی زد تا وارد مجلس شود که یکی دیگر از رزمنده‌ها دستش را جلوی ورودی در



گرفت و مانعش شد: «لا اله الا الله! مگه نشنیدین برادر کریمی چی گفت؟ امروز دیگه نمی‌ذاریم نظم مجلس رو به هم بزنید.» نصرت با چشم‌غره‌ای سراپای جوانک را ورانداز کرد و گفت: «حوصله دعواندارم، بکش کنار!»

کاش اجازه ورود نمی‌دادید...

تا آمد بحث بالا بگیرد و دعوا راه بیفتد، حاج ملا به همراه چند نفر به سنگر نزدیک شدند. کریمی و بقیه رزمنده‌ها سلام کردند و خودشان را از جلوی در عقب کشیدند. نصرت هم با دیدن حاج ملا دستی به نشانه ارادت روی سینه‌اش گذاشت: «سام علیکم حاجی!» فرمانده در حالی که آستین‌هایی را که برای وضو بالا کشیده بود پایین می‌داد، به گرمی جواب سلام همه را داد و تعارف کرد وارد مجلس دعا شوند. خودش هم آخر همه وارد شد. نصرت و نوچه‌هایش پوزخندی به کریمی زدند و آخر مجلس نشستند. بر خلاف اصرار بقیه، حاج ملا خواندن دعای کمیل را به یکی از رزمنده‌ها واگذار کرد و خودش گوشه‌ای رفت. هنوز ننشسته بود که کریمی سرش را به گوشش نزدیک کرد و گفت: «حاجی این راننده‌ها امروز هم می‌خوان مجلس رو به هم بریزن و حال دعا رو از همه بگیرن. کاش نمی‌داشتین بیان تو.»

مجلس دعا برای همه است

هنوز دعا به او اسپش نرسیده بود که صدای همه‌همه و حرف از آخر مجلس بلند شد و کم‌کم داشت حال دعا را از همه می‌گرفت. کریمی به حاج ملا نگاه کرد و به خیال اینکه او متوجه این موضوع نشده و غرق دعاست خواست خودش نظم مجلس را به عهده بگیرد. با غیظ بلند شد و گفت: «الان نشون بشون می‌دم! ادب بشون می‌کنم!» اما حاج ملا دستش را گرفت و مانعش شد و با سر اشاره کرد چیزی نگویید. بعد به مداح اشاره کرد زودتر از همیشه مجلس را تمام کند. اکثر بچه‌های گردان مجلس را ترک کرده بودند، اما حاج ملا همچنان نشسته بود و به حرف‌های چند نفری که دورش را گرفته بودند گوش می‌داد: «حاجی به خدا راننده‌ها شورش رو در آوردن. نمی‌خواهین کاری کنین؟! کریمی که از بقیه عصبانی تر بود صدایش را کمی بلند کرد: «جای همچین آدم‌هایی اصلاً تو جبهه نیست. اگر هم به وجود بشون احتیاجه، تو مجلس دعا نباید بیان. لباس پوشیدن بشون رو دیدین؟! جسارته حاجی ولی از فردا او مدن بشون به دعا رومنون کنید.» حاج ملا تمام مدت گوش می‌داد و سکوت کرده بود. بعد از

تدبیری که مسیر را عوض کرد

به این ترتیب نصرت شروع به خواندن کرد. خواندنش که تمام شد، یکی از نوچه‌هایش فریاد زد: «برای سلامتی‌ش صلوات...» و همه حتی کسانی که می‌خواستند حاج ملا او را به مراسم دعاه ندهند، با صدای بلند صلوات تحسینش کردند. حاج ملا دست‌هایش را به صورت زد و گفت: «از این به بعد، اذان رادیو هم تعطیل. شماها که صدای به این خوبی دارین، به نوبت شروع به خواندن دعا و اذان کنین. اولین نفر هم همین حاج نصرت خودمونه.» اذان آن شب با صدای نصرت گفته شد. دعا را هم یکی دیگر از نوچه‌ها خواند. حالا کسانی که روزی قرار بود مراسم دعا خارج شوند، جزئی از برگزارکننده‌ها شده بودند و با کریمی و دست‌اندرکاران دعا، همکاری می‌کردند و این رامدیون تدبیر حاج ملا بودند.